

دوفصلنامه

زبان و فرهنگ ملل

سال ۳، شماره ۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

صص ۲۳۰-۲۰۵

بررسی تأثیر و بازتاب عقاید شیعه و معتزله در شعر فردوسی

منصوره احمدی جعفری^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی، گروه علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد صفادشت، تهران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۱۱ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۱۴

چکیده

قرن چهارم و پنجم هجری قمری عصر رنسانس اسلامی — ایرانی بوده است. در این دوره تمدن اسلامی در اوج شکوه، شکوفایی، نشاط و تحرک علمی بوده و نحله‌های فکری متعددی پدید آمده است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان «شیعه»، «معتزله»، و «اشاعره» را نام برد. فردوسی به عنوان بزرگ‌ترین حماسه‌سرای ایرانی، متأثر از جریان خردمحور شیعه و معتزله ابیات بسیاری را سروده است. در این مقاله با آوردن شواهد مختلف شعری بیان شده است که گذشته از اهمیت و جایگاه فردوسی در ادبیات فارسی و تأثیر آن بر ادبیات جهان، شعر او از قرن چهارم تا عصر حاضر به مثابه‌ی پیک فرهنگی عهده‌دار انتقال اندیشه‌ی شیعه و معتزله بوده است.

واژگان کلیدی

فردوسی، شیعه، معتزله.

مقدمه

سلطه‌ی سیاسی و نشاط علمی شیعه و معتزله در قرن‌های اولیه به مذاق مخالفان خوش نمی‌آمد و در برابر آن، واکنش تند و همه‌جانبه‌ای بروز دادند که به پیکار سهمگین فکری — اعتقادی میان شیعه و معتزله با اهل حدیث و اشعریان انجامید. محور اصلی این پیکار بر سر اصولی چون توحید و صفات باری تعالی و رهبری علمی و سیاسی پس از پیامبر (ص) بود. گرایش شیعه و معتزله به عقل و خردورزی دلیل دیگری برای جدایی این دو فرقه از فرق دیگر بود. قرن چهارم قرن ظهور و پیدایش متکلمان برجسته‌ای در عرصه‌ی مجادلات کلامی بود که آثاری ماندگار از خود برجای گذاشتند. فردوسی نیز در متن پیکار سهمگین فکری و اعتقادی اعتزالیون با دیگر فرق قرار گرفت و به چالش با مخالفان برخاست تا جایی که دیباچه‌ی شاهنامه را می‌توان گستره‌ای برای طرح و تبیین مستدل موضوعات سه‌گانه‌ی توحید، عدل، امامت به حساب آورد.

کلیات

فردوسی همواره خواننده را به خداپرستی و پای‌بندی به مذهب فرامی‌خواند و دین را ستون محکمی برای انسان سرگشته و پریشان می‌داند. «الذین اقوی عماد.» (آمدی، غررالحکم، دفتر ۱، ص ۱۳۱)

بی‌دینی را با کج‌راهگی برابر می‌نهد آن‌جا که از قول منوچهر می‌سراید:

هر آن کس که در هفت کشور زمین بگردد ز راه و بتابد ز دین
همه نزد من سربه‌سر کافرند وز آهرمن بدکنش بدترند

(فردوسی، شاهنامه، ص ۵۶، بیت ۱۹-۲۲)

فردوسی نخست ما را دعوت به دینی می‌کند که شایستگی آن را داشته باشد که انسان در آن گام بنهد:

پرسیدش از دین و از راستی کزو دور باشد بد و کاستی



بدو گفت: شاهها به دینی گرای
 همان دوری از کژی و راه دیو
 کز او نگسلد یاد کرد خدای
 بترس از جهان بان و گیهان خدیو

(همان، ص ۱۱۰۶، بیت ۲۵۷۱-۲۵۷۳)

سپس اسلام را دین سالم و راست معرفی می کند و از شفاعت پیامبر درباره‌ی
 مسلمانان سخن می گوید:

اگر شاه بپذیرد این دین راست
 همین تاج دارد همان گوش وار
 دو عالم به شاهی و شادی و راست
 همه ساله با بوی و رنگ و نگار
 شفیع گنااهش محمد بود
 تنش چون گلاب محمد بود

(همان، ص ۸۵۴، بیت ۱۸۰-۱۸۴)

او دین و دولت را جدا از هم نمی داند:

چو بر دین کند شهریار آفرین
 نه بی تخت شاهی ست دینی به پای
 برادر شود شهریاری و دین
 نه بی دین بود شهریاری به جای
 چنین پاسبانان یکدیگرند
 تو گویی که در زیر یک

چادرند

نه آن زین نه این ز آن بود بی نیاز
 چو باشد خداوند رای و خرد
 دو انباز دیدمشان نیک ساز
 دو گیتی همی مرد دینی برد
 چو دین را بود پادشا پاسبان
 تو این هردو را جز برادر

مخوان

چو دین دار کین دارد از پادشا
 هر آن کس که بر دادگر شهریار
 مخوان تا توانی ورا پارسا
 گشاید زبان مرد دینش

مدان

چه گفت آن سخن گوی با آفرین
 که چون بنگری مغز داد است دین

(همان، بیت ۵۵۸-۵۶۸)



او به فرهنگ باستان ایران عشق می‌ورزد اما در گزینش دین راه گذشتگان را نمی‌پوید و به خوبی می‌داند که: «انَّ الدِّينَ عندَ اللهِ الاسلام»

(قرآن، آل عمران (۳) / آیه ۱۹)

«و من یتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخره من الخاسرین.»

(قرآن، آل عمران (۳) / آیه ۸۵)

و این که «هر کس جز اسلام دینی را بجوید، نپذیرند از وی و وی در آن جهان از زیان کاران است.»

(مبیدی، کشف الاسرار، دفتر ۲، ۱۸۸)

در روزگاری که محمود غزنوی انگشت در کرده بود تا قرمطی بجوید و سخت گیری مذهبی تا جایی بود که بر سخن حق، مهر بددینی می زدند و به پای دار می فرستادند، فردوسی اصول اعتقادی معتزله و شیعه را در مقدمه‌ی شاهنامه از زبان خود بازگو می کند، نخست از تسبیح باری تعالی و تنزیه او از هرگونه شباهت به مخلوقات، آن گاه از خرد و عقل و نقش آن‌ها در فهم حقایق و طی راه کمال و در آخر اثبات رهبری خطاناپذیر علمی و معنوی اهل بیت پیامبر (ص) و شقاوت و نگون‌بختی دشمنان این خاندان سخن می گوید.

به نام خداوند جان و خرد	کز این برتر اندیشه برنگذرد
ز نام و نشان و گمان برتر است	نگارنده‌ی بر شده پیکر است
به بینندگان آفریننده را	نبینی مرنجان دو بیننده را
نیابد بدو نیز اندیشه راه	که او برتر از نام و از جایگاه
سخن هرچه زین گوهران بگذرد	نیابد بدو راه جان و خرد
خرد گر سخن برگزیند همی	همان را گزیند که بیند همی
ستودن نداند کس او را چو هست	میان، بندگی را بیایدت بست



در اندیشه‌ی سخته کی گنج‌د

خرد را و جان را همی سنجد اوی

اوی

ستود آفریننده را کی توان

بدین آلت رای و جان و زبان

ز گفتار بی کار یک سو شوی

به هستیش باید که خستو شوی

به ژرفی به فرمانش کردن نگاه

پرستنده باشی و جوینده راه

(همان، ص ۱، بیت ۱-۱۳)

فردوسی در ساختار داستان‌ها چه به‌طور مستقیم از زبان خود و چه غیر مستقیم از

زبان پهلوانان و شاهان به ستایش خداوند می‌پردازد.

چنان چون بود رسم آیین و

سر نامه بود از نخست آفرین

دین

که او داد بر آفرین دستگاه

به نام خداوند خورشید و ماه

(همان، ص ۱۱۸، بیت ۱۱۸)

که دل را به نامش خرد داد راه

به نام خداوند خورشید و ماه

نخواهد ز تو کژی و کاستی

خداوند هستی و هم راستی

از اویم نوید و بدویم امید

خداوند بهرام و کیوان و شید

از اندیشه جان بر فشانم همی

ستودن مر او را ندانم همی

پی مور بر هستی او نشان

از او گشت پیدا مکان و زمان

(همان، ص ۳۴۹، بیت ۱-۵).

پی مور و پیل گران آفرید

جهان و مکان و زمان آفرید

به نیک و بد زو رسد کام و زیب

از او یست پیروزی و زو شکیب

(همان، ص ۳۳۷، بیت ۱۲۲۳-۱۲۲۴)

همچنین در سیر داستان آن‌جا که شاهان و پهلوانان ایرانی دچار پیشامدهای دشوار

و گرفتاری می‌شوند از خداوند یاری می‌گیرند.

گفت و گوی رستم و کاووس در داستان رستم و سهراب چنین است:



- بکوشم ندانم که پیروز کیست
کز ویست پیروزی و فرّ و زور
بدو گفت کاوس یزدان پاک
من امشب به پیش جهان آفرین
کز ویست پیروزی و دستگاه
- بینیم تا رای یزدان به چیست
هم او آفریننده‌ی ماه و هور
دل بدسگالت کند چاک چاک
بمالم فراوان دو رخ بر زمین
به فرمان او تابد از چرخ ماه
- (همان، ص ۱۹۴، بیت ۷۸۲-۷۸۶)
- فردوسی شیعه‌ی بدزبان نیست که به صحابه‌ی پیامبر دشنام دهد زیرا پیامبر فرموده‌اند: اصحابی کالنجوم.
- (فروزان فر، احادیث مثنوی، ص ۳۵)
- نبی آفتاب و صحابان چو ماه
به همبستگی یک دگر راست راه
- (فردوسی، شاهنامه، ص ۴، بیت ۹۹)
- حتی اگر ایاتی که در شاهنامه درباره‌ی ابوبکر و عمر و عثمان وجود دارد الحاقی نباشد نشان‌گر احترام فردوسی به یاران نزدیک پیامبر است.
- چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
که خورشید بعد از رسولان مه
عمر کرد اسلام را آشکار
پس از هردوان بود عثمان گزین
چهارم علی بود جفت بتول
که او را به خوبی ستاید رسول
- خداوند امر و خداوند نهی
نتابید بر کس ز بوبکر به
بیاراست گیتی چو باغ بهار
خداوند شرم و خداوند دین
که او را به خوبی ستاید رسول
- (همان، ص ۳، بیت ۹۱-۹۵)
- با این همه برتری دادن علی (ع) بر دیگر خلفا و ابراز ارادت فردوسی به این امام همام در جای جای شاهنامه دیده می‌شود.
- اگر چشم داری به دیگر سرای
به نزد نبی و علی گیر جای
- (همان، ص ۴، بیت ۱۱۰)
- هر آن کس که در جانش بغض علی ست
از او زارتر در جهان زار کیست



(همان، ص ۴، بیت ۱۱۵)

لازم به ذکر است که در این مقاله قول شارح نهج البلاغه را سند گرفته‌ایم که گفته است: «همه‌ی معتزله در علم خود به واصل بن عطاء برمی‌گردند، و او شاگرد عبدالله بن محمد بن الحنیفه بوده، و ابوهاشم شاگرد پدرش محمد الحنیفه، و او شاگرد علی (ع)» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱/۱۷). بنا بر این قول معتزله اصلشان به امام علی (ع) می‌رسد و می‌توان گفت که در این بحث اصل گرفتن شیعه ما را از حقیقت دور نمی‌کند.

بررسی اصول اعتقادات معتزله در شاهنامه

در شاهنامه‌ی فردوسی به اشعاری برمی‌خوریم که تأثرات فردوسی از فکر معتزلی و شیعی بارز است.

۱) توحید

معتزله تأکید خاص بر توحید دارد، انعکاس این اصل مذهبی در اشعار فردوسی چنین است:

۱-۱) توحید ذاتی

پرسید کار پرستش به چیست به نیکی یزدان گراینده کیست
چنین داد پاسخ که تاریک خوی روان اندر آرد به باریک موی
نخست آن که داند که هست و یکی ست تو را زین نشان رهنمای اندکی ست
از او دارد از کار نیکی سپاس بدو باشد ایمن وزو در هراس

(همان، ص ۱۱۴۶، بیت ۴۰۴۱-۴۰۴۴).

فردوسی بدون توسل به دلایل فلسفی برای اثبات صانع معتقد به یگانگی پروردگار است، چه در برخی اشعار او نوعی مخالفت با فلسفه را می‌توان احساس کرد و این شاید بدان دلیل باشد که شیعه در آغاز از توسل به اصطلاحات و احتجاجات فلسفی برای اثبات عقایدشان به خصوص اثبات آفریدگار و توحید وی خودداری می‌کردند و آن را زشت می‌پنداشتند ولی پس از آن که معتزله با کتاب‌هایی از قبیل انتصار، و

الامامه بر عقاید فلاسفه رد نوشتند مصمم شدند با همان سلاح به جنگ مخالفان بروند. فردوسی نیز که در آغاز این راه قرار دارد فلسفه را گمراه کننده می داند و همه دانش انسانی را سرمایه‌ی بیچارگی می داند.

همه دانش ما به بیچارگی ست	به بیچارگان بر، باید گریست
تو خستو شو آن را که هستی یکی ست	روان و خرد را جز این راه نیست
ایا فلسفه دان بسیار گوی	پیویم به راهی که گویی مپوی
تو را هرچه بر چشم سر بگذرد	به گنجد همی در دلت با خرد
سخن هرچه، بایست توحید نیست	به ناگفتن و گفتن ایزد یکی ست
تو گر سخته‌ای شو سخن سخته گو	نیاید به بن هرگز این گفت و گوی

(همان، ص ۴۲۹، بیت ۳-۶)

۲-۱) توحید افعالی

فردوسی هر آفریده‌ای را پرتوی از تجلی اراده خدا می داند:

خداوند کیوان و گردان سپهر	فروزنده‌ی ماه و ناهید و مهر
(همان، ص ۱، بیت ۳)	
نگارنده چرخ گردنده اوست	فزاینده‌ی فره بنده اوست
(همان، ص ۶۲۱-بیت ۴-۵)	
از اویست فرمان وز اویست مهر	به فرمان اویست بر چرخ مهر
(همان، ۱۰۳۶، بیت ۶)	

نه تنها سپهر و شب و روز مخلوق خدایند که عواطف و غرایز انسانی نیز که از تجلیات نفسانی هستند آفریده‌ی اویند.

شب و روز و گردان سپهر آفرید	خور و خواب و تندی و مهر آفرید
(همان، ص ۳۵۰، بیت ۱۱)	

۳-۱) توحید صفاتی:



فردوسی در باب نفی صفات از معتزله تأثیر پذیرفته است. او صفات خدا را مستقل و مجزا از ذات او نمی‌داند و برای تنزیه باری از این صفات می‌گوید که اندیشه‌ی انسانی قادر به درک ذاتش نیست و نمی‌توان با زبان و اندیشه‌ی ناتوان آفریننده را ستود:

بدین آلت و رای و جان و زبان
به هستیش باید که خستو شوی
ستود آفریننده را کی توان
ز گفتار بیکار یک سو شوی
پرستنده باشی و جوینده راه
به ژرفی به فرمانش کردن نگاه
(همان، ص ۱، بیت ۱۱-۱۴)

در جایی دیگر به ناتوانی اندیشه از فهم ذات خدا اشاره می‌کند:
از این پرده برتر سخن گاه نیست
ز هستی مر اندیشه را راه نیست
(همان، ص ۲، بیت ۱۵)

همین مضمون را در جای دیگر این گونه بیان می‌نماید:
کنون ای خردمند بیدار دل
مشو در گمان، پای درکش ز
گل

تو را کردگار است پروردگار
چو گردن به اندیشه زیر آوری
تویی بنده و کرده‌ی کردگار
ز هستی مکن پرسش و داوری
(همان، ص ۱، بیت ۱۶)

همچنین می‌گوید:
نیاید بدو نیز اندیشه راه
سخن هرچه زین گوهران بگذرد
که او برتر از نام و از جای گاه
نیاید بدو راه جان و خرد
(همان، ص ۱، بیت ۵-۶)

(۲) خرد

شاهنامه‌ی فردوسی یکی از کتب ارزشمند و گرانقدری است که در بردارنده مباحث خردگرایانه است.



فردوسی زبان و دین را ارج می‌نهد و از میان نعمات خداوند نخست شاکر نعمت خرد است چه شاهکار خداوند آفرینش خرد است. خرد ارزنده‌ترین و برازنده‌ترین خلعتی است که جهان آفرین بر اندام آدمی پوشانده است. درباره‌ی اهمیت خرد نزد فردوسی کافی است به نخستین بیت شاهنامه توجه کنیم و ستایش او خدای آفریننده‌ی جان و خرد را:

به نام خداوند جان و خرد کز این برتر اندیشه برنگذرد

(همان، ص ۱، بیت ۱)

فردوسی در بسیاری از موارد این موهبت الهی را می‌ستاید و همان گونه که خداوند را ستایش می‌کند خرد را مورد توجه قرار می‌دهد.

نخست آفریننده را یاد کرد ز وام خرد جانش آزاد کرد

از آن پس خرد را ستایش گرفت ابر شاه ترکان نیایش گرفت

(همان، ص ۲۵۸، بیت ۲۱۰۸-۲۱۰۹)

فردوسی عقیده‌ی اعتزالی خود را درباره‌ی اهمیت عقل به وضوح بیان می‌کند، عقیده‌ای که مستقیماً از طرز تفکر مذهبی او نشأت می‌گیرد.

کنون ای خردمند وصف خرد بدین جای گه گفتن اندر خورد

کنون تا چه داری بیار از خرد که گوش نیوشنده زو بر خورد

خرد بهتر از هر چه ایزد بداد ستایش خرد را به از راه داد

خرد ره‌نمای و خرد دل‌گشای خرد دست گیرد به هر دوسرای

از او شادمانی وزویت غمی ست وزویت فزونی وزویت کمی ست

خرد تیره و مرد روشن روان نباشد همی شادمان یک زمان

چه گفت آن خردمند مرد خرد که دانا ز گفتار او بر خورد

(همان، ص ۱، بیت ۱۶-۲۲)



در مصراع دوم از بیت سوم فردوسی به پیوستگی منطقی عدل و عقل توجه داشته‌است.

در بیت پنجم غم و شادی و فزونی و کمی را نتیجه‌ی عقل می‌داند که به گونه‌ای اختیار آدمی را گوش زد می‌کند.

فردوسی معتقد است آن کس که عقل را مسیر زندگی خود قرار ندهد نتایج خوبی نخواهد دید و این گونه می‌سراید:

کسی کو خرد را ندارد زپیش
دلش گردد از کرده‌ی خویش

ریش

هشیوار دیوانه خواند ورا
همان خویش بیگانه داند ورا

ازویی به هردوسرای ارجمند
گسسته خرد پای دارد به بند

خرد چشم جان است چون بنگری
تو بی چشم شادان جهان نسپری

(همان، ص ۱، بیت ۲۳-۲۶)

نخستین چیزی که موجب امتیاز انسان از سایر موجودات گردید خرد و عقل بود:

چو زین بگذری مردم آید پدید
شد این بندها را سراسر کلید

سرش راست برشد چو سرو بلند
به گفتار خوب و خرد کار بند

پذیرنده‌ی هوش و رای و خرد
مر او را دد و دام فرمان برد

(همان، ص ۲، بیت ۶۰-۶۲)

هرگاه می‌خواهد از شگفتی خداوند یا از بخشش‌های بزرگ او یاد کند تنها به

وصف خرد می‌پردازد:

تو بر کردگار روان و خرد
ستایش گزین تا چه اندر خورد

(همان، ص ۴۲۹، بیت ۱)

خرد مرد را خلعت ایزدی‌ست
ز اندیشه دور است و دور از بدی‌ست

(همان، ص ۱۰۶۵، بیت ۱۰۹۴)

دانایی و فرهنگ را برتر از گهر می‌داند:



- ز دانا پرسید پس دادگر
که فرهنگ بهتر بود گر گهر
- چنین داد پاسخ بدو رهنمون
که فرهنگ باشد ز گوهر فزون
(همان، ص ۱۱۰۴، بیت ۲۴۹۳)
- دانش را مایه‌ی روشنی دل و جان می‌داند:
ز دانش بود جان و دل را فروغ
نگر تا نگردی به گرد دروغ
(همان، ص ۱۰۷۰، بیت ۱۲۷۴)
- خرد جان آدمی را می‌پرورد:
چنین داد پاسخ که هر کو خرد
پرورد جان را همی پرورد
(همان، ص ۱۱۴۲، بیت ۳۹۰۰)
- شکیبایی، دانش و شرم، سخن خوب و نام نیک و دین را نتیجه‌ی خرد می‌داند:
شکیبایی و هوش و رای و خرد
هزبر از بیابان به دام آورد
(همان، ص ۴۸، بیت ۶۴۵)
- که دارد همی شرم و دین و خرد
ز کردار نیکی همی برخوردار
(همان، ص ۶۱۶، بیت ۲۹۲۴)
- به آموختن چون فروتن شوی
سخن را ز داندگان بشنوی
(همان، ص ۱۰۶۶، بیت ۱۰۹۷)
- میاسای ز آموختن یک زمان
ز دانش میفکن دل اندر گمان
(همان، ص ۱۰۷۸، بیت ۱۵۵۶)
- ز دانش در بی‌نیازی مجوی
و گر چند از او سختی آید به روی
(همان، ص ۱۰۷۰-بیت ۱۲۷۸)
- و گر تخت جوئی هنر بایدت
چو سبزی دهد شاخ و بر بایدت
(همان، ص ۱۰۶۹، بیت ۱۲۳۳)
- مدارا خرد را برادر بود
خرد برسر جان چو افسر بود
(همان، ص ۱۰۶۵، بیت ۱۰۹۴)



- تو را برگزیدم که مهتر بدی
خردمند و زیبایی افسر بدی
(همان، ص ۱۱۵۶، بیت ۴۴۱۵)
- خرد مرد را خلعت ایزدی ست
سزاوار خلعت نگه کن که کیست
(همان، ص ۱۰۷۵، بیت ۱۴۴۱)
- به دانش نگر دور باش از گناه
که دانش گرامی تر از تاج و گاه
(همان، ص ۱۱۴۳، بیت ۳۹۳۲)
- در دانش از گنج نامی ترست
همان نزد دانا گرامی تر است
(همانجا، بیت ۳۰۳۶)
- چو دانا تو را دشمن جان بود
به از دوست مردی که نادان بود
(همان، ص ۱۰۶۶، بیت ۱۰۹۵)
- گهر بی هنر ناپسند است و خوار
بدین داستان زد یکی هوشیار
که گر گل نبوید ز رنگش مگو
کز آتش نجوید کسی آب جوی
(همان، ص ۱۰۶۹، بیت ۱۲۳۵-۱۲۳۶)
- نگه کن به جایی که دانش بود
ز داندۀ کشور به رامش بود
(همان، ص ۹۲۶، بیت ۵۴)
- ز نادان نیابی جزاز بدتری
نگر سوی بی دانشان ننگری
(همان، ص ۸۹۷، بیت ۴۵)
- گهر بی هنر خوار و زار است و سست
به فرهنگ باشد روان تن درست
(همان، ص ۱۱۰۴، بیت ۲۹۴۵)
- خرد گیر کارایش جان بود
نگه دار گفتار و پیمان بود
(همان، ص ۸۹۸، بیت ۶۳)
- دلی کز خرد گردد آراسته
یکی گنج گردد پراز خواسته
(همان، ص ۲۲۵، بیت ۸۶۰)



معتزله و شیعه مسأله‌ی رؤیت را مطلقاً انکار کرده‌اند. عروضی در چهارمقاله آورده‌است: «محمود با آن جماعت تدبیر کرد که فردوسی را چه دهیم؟ گفتند: پنجاه هزار درم، و این خود بسیار باشد، که او مردی رافضی است و معتزلی مذهب، و این بیت بر اعتزال او دلیل کند که او گفت:

به بینندگان آفریننده را
نبینی مرنجان دو بیننده را»

(عروضی، چهارمقاله، ص ۷۸)

۴) عقیده به قدم زمان و مکان

معتزله و شیعه اثبات قدمت برای هر موجودی را موجب شرک می‌داند. فردوسی نیز بر آن است که چیزی جز خداوند قدیم نیست:

از او گشت پیدا مکان و زمان
پی مور بر هستی او نشان

(فردوسی، شاهنامه، ص ۳۴۹، بیت ۵)

این بیت تصریح دارد بر مخلوق بودن زمان و مکان:

مکان و زمان آفرید و سپهر
بیاراست جان و دل ما به مهر

(همان، ص ۴۶، بیت ۱۰۳۷)

در ابیات ذیل نیز گذشته از تصریح به حدوث زمان و مکان به مخلوق بودن جان و خرد اشاره دارد:

نشاید خور و خواب با آن نشست
که خستو نباشد به یزدان که هست

توانا و دانا و دارنده اوست
خرد را و جان را نگارنده اوست

جهان آفرید و مکان و زمان
پی پشه‌ی خرد و پیل گران

(همان، ص ۲۸۵، بیت ۳۰۸۳-۳۰۸۵)

۵) عدل

عدل به معنای فلسفی و کلامی در شاهنامه به کار نرفته‌است. منظور فردوسی از «داد» همان صفت ممدوحی است که ما از هر توانمندی انتظار داریم. معتزله به مفهوم

فلسفی عدل توجه داشتند و مسائلی از قبیل صلاح و اصلح، حسن و قبح، تولید، قضا و قدر را از آن اراده کردند و به منظور اثبات عدالت الهی به تفسیر این موارد پرداختند. فردوسی صفت دادگری خداوند را هیچ گاه فراموش نمی کند:

چنین گفت کز دادگر یک خدای خرد دادمان بهره و داد و رای

(همان، ص ۹۰۱، بیت ۳)

فردوسی جهان آفرین را دادگر می داند و مرگ را حقیقتی محتوم:

ز مادر همه مرگ را زاده ایم بر آنیم و گردن و را داده ایم

(همان، ص ۱۱۴، بیت ۴۷۵-۴۷۶)

پس از داستان ایرج و سلم و تور از زبان فریدون همین مضمون را چنین می سزاید:

پس آن گه سوی آسمان کرد روی که ای دادگر داور راست گوی

تو گفتی که من دادگر داورم به سختی ستم دیده را یاورم

همم داد دادی و هم دآوری همم تاج دادی هم انگشتری

(همان، ص ۵۵، بیت ۸۲)

نخست از جهان آفرین کرد یاد خداوند خوبی و پاکی و داد

(همان، ص ۵۱، بیت ۷۵۷)

این صفت لازمه‌ی کمال هر موجودی است:

تو گر دادگر باشی و پاک دین ز هر کس نیابی به جز آفرین

(همان، ص ۱۲۹، بیت ۱۹۹)

عدل و داد لازمه‌ی پادشاهی و جهان داری است، به همین سبب هر جا پادشاهی

شایسته، بر تخت جلوس می کند صفت دادگری به او منتسب می شود:

به داد و به آیین مردانگی به نیکی و پاکی و فرزاندگی

منم گفت بر تخت گردان سپهر همم خشم و جنگ است و هم داد و مهر

(همان، ص ۵۶، بیت ۵-۶)

به تخت کیان اندر آورد پای به داد و به آیین و فرخنده‌ای



(همان، ص ۱۲۸، بیت ۱۷۸)

وز آن رفته نام آوران یاد کرد به داد و دهش گیتی آباد کرد

(همان، ص ۱۲۹، بیت ۱۸۸)

کجا پادشا داد گر بود و بس نیازش نیاید به فریادرس

(همان، ص ۱۶۷، بیت ۴۵۵)

لازمه‌ی عدل الهی اختیار بنده است نسبت به اعمال خویش و خدا اگر کسی را که مجبور بوده، به خاطر گناهی که در انجام آن اختیاری از خود نداشته است، مجازات کند، عادل نیست. پس مسئله‌ی جبر و اختیار پیش می‌آید که بدان می‌پردازیم.

۶) قضا و قدر

تأثر فردوسی از این اصل مبتنی بر تعابیر فلسفی و کلامی نیست.

۶-۱) اختیار:

فردوسی به مسئله‌ی اختیار بنده در اعمالش تصریح می‌کند:

هر آنکس که اندیشه‌ی بد کند به فرجام بد با تن خود کند

(همان، ص ۱۰۳۶، بیت ۹)

فردوسی انسان را در اعمالش مختار می‌داند و بر این مبنا است که نتایج بد یا نیک کارهایش را مستقیماً عاید خود او می‌داند.

پرسید از او نامور شهریار که از مردمان کیست امیدوار

چنین گفت کاین کس که کوشاترست دو گوشش به دانش نیوشاترست

(همان، ص ۱۱۰۴، بیت ۲۵۲۴-۲۵۲۵)

در ایات ذیل به وضوح اختیار انسان را در انتخاب نیک و بد بیان می‌کند:

نخست آفرین کرد بر دادگر کز او دید پیدا به گیتی هنر

خرد داد و گردان سپهر آفرید درشتی و تندی و مهر آفرید

اگر دادگر باشی و پاک دین ز هر کس نیابی به جز آفرین



و گر بدنشان باشی و بد کنی

ز چرخ بلند آیدت سرزنش

(همان، ص ۱۴۷، بیت ۶۳۷-۶۴۰)

۲-۶) جبر

فردوسی در مواردی که برای وقوع حوادث حکم عقلی و منطقی ندارد جبری

سخن می گوید:

گذر نیست بر حکم گردان سپهر هم ایدر بگسترده باید مهر

(همان، ص ۶۳، بیت ۲۷۰)

گاهی ضرورت‌های جبری زندگی سراینده‌ی متفکر را سخت آشفته و حیران

می کند:

چپ و راست هر سو بتابم همی سر و پای گیتی نیابم همی

یکی بد کند نیک پیش آیدش جهان بنده و بخت خویش

آیدش

یکی جز به نیکی جهان نسپرد همی از نژندی فرو پژمرد

مدار هیچ تیمار با او به هم به گیتی مکن جان و دل را دژم

(همان، ص ۲۶۵، بیت ۲۳۴۸-۲۳۵۱)

در ابیاتی بر قضای محتوم الهی و این که او احکم الحاکمین است و ما را در

کارهایش چون و چرا نباید، تأکید دارد:

یکی بد کند نیک پیش آیدش جهان بنده و بخت خویش آیدش

یکی جز به نیکی جهان نسپرد همی از نژندی فرو پژمرد

(همان، ص ۲۶۵، بیت ۲۳۴۹-۲۳۵۰)

یکی را بر آری به چرخ بلند یکی را کنی زار و خوار و نژند

(همان، ص ۳۳۹، بیت ۱۲۸۴)

فردوسی گاه برای رهایی اندیشه‌ی خویش از این گونه بن بست‌های عقلی خیر و شر

را به فلک و گنبد تیزگرد منسوب می کند:



نگه کن به این گنبد تیزگرد
 نه گشت زمانه بفرسایدش
 که درمان از اویست و زویست درد
 نه آن رنج و تیمار بگزایدش
 نه از جنبش آرام گیرد همی
 نه چون ما تباهی پذیرد همی
 از او دان فزونی از او هم شمار
 بد و نیک نزدیک او آشکار

(همان، ص ۳، بیت ۷۱-۷۴)

شاید فردوسی دهر را مخلوق خدا و آن چه می کند را نتیجه‌ی مشیت خداوند و نه کار خودسرانه دانسته‌است. گاهی حوادث متفاوت باعث بروز اندیشه‌های مختلف می‌شود. به‌طور مثال توجه به دین و داد موجب پیدایش حالاتی از قبیل رضا و خرسندی در شخص می‌گردد؛ انسان را مختار می‌داند و در هر حال چیزی را خلاف عدل الهی نمی‌یابد ولی در آن جا که نوعی سرکشی و طغیان و خشم در برابر حوادث در شخص پیدا می‌شود، سراینده از جبر تعبیر به قضا می‌کند و چنین می‌گوید:

رهایبی نیابد سر از بند اوی
 یکی را به فرّ و اورند اوی
 یکی را دگر شوربختی دهد
 نیاز و غم و درد و سختی دهد

(همان، ص ۳۳۷، بیت ۱۲۲۶-۱۲۲۷)

جزاز رای و فرمان او راه نیست
 خور و ماه از این دانش آگاه

نیست (همان، ص ۲۸۵، بیت ۳۰۹۴)

نوشته چنین بودمان ار بوش
 به رسم بوش اندر آمد روش
 هژبر جهان سوز و نر ازدها
 ز دام قضا هم نیابد رها

(همان، ص ۴۵، بیت ۵۳۴)

اما تردیدی نیست که فردوسی را تنها به دلیل این گونه استنتاج از قضا و قدر نمی‌توان جبری‌نامید زیرا این مسئله جنبه‌های مختلفی در زندگی انسان دارد که برای هر مورد حکم فلسفی آن با موارد دیگر فرق می‌کند.

(۷) امر به معروف



فردوسی در پایان داستان‌ها به نتیجه‌گیری می‌پردازد، گویی هر داستان برای نکته‌ای از فضائل انسانی و جدال با تبه‌کاری‌های اهریمنی سروده شده که منتج به نکته‌ای عبرت‌انگیز و پندآمیز می‌شود.

فردوسی در جواب کسی که در پی راه پسندیده برای خردمند مبتلا به درد و رنج است این‌گونه می‌گوید:

یکی گفت اندر سرای سپنج	نباشد خردمند بی درد و رنج
چه سازیم تا نام نیک آوریم	در آغاز فرجام نیک آوریم
بدو گفت شو دور باش از گناه	جهان را همه چون تن خویش خواه
هر آن چیز کانت نیاید پسند	تن دوست و دشمن در آن درمبند

(همان، ص ۱۰۶۸، بیت ۱۱۶۹-۱۱۷۲)

همچنین جهان را سربه‌سر عبرت و حکمت می‌داند و افسوس می‌خورد که انسان در غفلت روزگار می‌گذراند و از عمر خود بهره‌ای نمی‌گیرد:

جهان سربه‌سر عبرت و حکمت است	چرا زو همه بهر من غفلت است
------------------------------	----------------------------

(همان، ص ۲۴۵، بیت ۱۶۱۶)

در مغتم شمردن فرصت می‌گوید:

از امروز کاری به فردا ممان	که داند که فردا چه گردد زمان
گلستان که امروز باشد به بار	تو فردا چنین گل نیاید به کار

(همان، ص ۱۰۳۶، بیت ۱۳-۱۴)

یا این مضمون را در دوبیت می‌آورد:

چنین است کار سپهر بلند	گهی شاد دارد گهی مستمند
------------------------	-------------------------

(همان، ص ۲۱۸، بیت ۶۳۴)

چنین است رای سپهر بلند	گهی شاد دارد گهی مستمند
------------------------	-------------------------

(همان، ص ۲۴۷، بیت ۱۶۶۸)

چنین است کردار گردنده دهر	گهی نوش بار آورد گاه زهر
---------------------------	--------------------------



(همان، ص ۲۱۸، بیت ۶۳۴)

همچنین در داستان سیاوش این گونه می‌سراید:

چنین است کردار این گنده‌پیر ستاند ز فرزند پستان شیر

(همان، ص ۲۷۱، بیت ۲۵۶۵)

آن‌جا که رستم را در مرگ سهراب دل‌داری می‌دهند در تاب آوردن حوادث
ناگزیر این گونه می‌گوید:

از این خویشتن کشتن اکنون چه سود چنین رفت و این بودنی‌ها بود
و گر زین جهان این جوان رفتنی‌ست به گیتی نگه کن که جاوید کیست؟
شکاریم یک‌سر همه پیش مرگ سری زیر تاج و سری زیر ترک

(همان، ص ۱۹۸، بیت ۹۵۸-۹۶۱)

۸) نهی از منکر

فردوسی کسانی که یزدان را سپاس نمی‌گویند و جز به بدی نمی‌گرایند را دیو
می‌نامد:

تو مر دیو را مردم بد شناس کسی کو ندارد ز یزدان سپاس

(همان، ص ۴۳۲، بیت ۱۴۰)

و این گونه بر پرستش یزدان تأکید می‌کند:

پرستش ز خود ایچ کمتر مکن تو نو باش گر هست گیتی کهن

(همان، ص ۱۰۷۶، بیت ۱۴۷۱)

بوذرجمهر در پاسخ کسی که می‌پرسد در دنیا مستمند و بدروز و ناسودمند کیست
می‌گوید:

بدو گفت کاندر جهان مستمند کدام است بدروز و ناسودمند

(همان، ص ۱۱۰۴، بیت ۲۵۱۴)

بدی و شتاب را کار اهریمن می‌داند و مایه‌ی پشیمانی جان و رنج تن است:

شتاب و بدی کار اهریمن است پشیمانی جان و رنج تن است



(همان، ص ۲۶۲، بیت ۲۲۵۷)

۱-۸) گناهان

فردوسی در نهی از منکر گناهانی را برمی شمرد و دیگران را از ارتکاب به آنها
برحذر می دارد:

ز کار بزه چند یابی مزه بیفکن مزه دور باش از بزه

(همان، ص ۱۱۰۷، بیت ۲۶۲۵)

۲-۸) بیکاری و پرگویی

دل مرد بیکار بسیار گوی ندارد به نزد کسان آبروی

(همان، ص ۱۰۳۶، بیت ۱۹)

۳-۸) دروغ

فردوسی انسان را از دروغ برحذر می دارد:

ز دانش بود جان و دل را فروغ نگر تا نگردی به گرد دروغ

(همان، ص ۱۰۷۰، بیت ۱۲۷۴)

دروغ برای مردم عادی و شهریان ناپسند است:

دروغ آن که بی رنگ و زشتی و خوار چه بر نابکار و چه بر شهریار

(همان، ص ۱۱۰۷، بیت ۲۶۱۴)

۹) حواس

معتزله بر اهمیت حواس تأکید داشتند زیرا بر آن بودند که حواس دریچه های تعقل
آدمی هستند و عقل حتی قادر است حسن و قبح امور را قبل از تشریح شریعت دریابد.

فردوسی در بسیاری از سروده های خویش به این اصل اشاره می کند

ز خاشاک تا هفت چرخ بلند همان آتش و آب و خاک نژند

به هستی یزدان گوایی دهند روان تو را آشنایی دهند

(همان، ص ۱۰۳۷، بیت ۵۱-۵۲)

۱۰) امر بین الامرین



فردوسی در برخی موارد میان قضا و قدر به حد متوسطی قائل شده است.

در موارد ذیل احتمال وجود چنین اعتقادی وجود دارد:

چو کوشش نباشد تن زورمند نیارد سر آرزوها به بند

چو کوشش ز اندازه اندر گذشت چنان دان که کوشنده نوید گشت

(همان، ص ۱۰۷۰، بیت ۱۲۵۲-۱۲۵۳)

چو بیدار گردد نیند به چشم اگر نیکویی و اگر درد و خشم

(همان، ص ۲۰۲، بیت ۱۶)

(۱۱) وعد و وعید

شواهدی در شاهنامه می یابیم که فردوسی معتقد است خداوند در وعد و وعید خود خلاف نمی کند، نیکوکار و بدکار، هردو را به سزای اعمال خویش می رساند. فردوسی دنیا را مزرعه‌ی آخرت می داند که هرآنچه در این سرای بکارند در روز رستخیز همان را می دروند.

چو رفتی سروکار با ایزد است اگر نیک باشدت جای اربد است

نگر تا چه کاری همان بدروی سخن هرچه گویی همان بشنوی

درشتی ز کس نشنود نرم گوی به جز نیکویی در زمانه مجوی

(همان، ص ۲۰۲، بیت ۱۶-۱۸)

آن کس که بدی می کند مکافات آن را می بیند:

مکافات این بد کنون یافتند اگر چند با کینه بشتافتند

(همان، ص ۳۳۹، بیت ۱۳۰۱)

پرسید از او گفت خرسند کیست به بیشی ز چیز آرزومند چیست

چنین داد پاسخ که آن کس که مهر ندارد بر این گرد گردان سپهر

(همان، ص ۱۱۰۴، بیت ۲۵۱۸-۲۵۱۹)

خدا ولی نعم انسان است سپاس ویژه‌ی اوست و پناه هر کس بدوست:

منوچهر در آغاز پادشاهی خداوند را این گونه می ستاید:



ابا این هنرها یکی بندهام
 همه دست بر روی گریان زنیم
 جهان آفرین را پرستندهام
 همه داستانها ز یزدان زنیم
 از اویم سپاس و بدویم پناه
 کزو تاج و تخت است از اویم سپاه
 (همان، ص ۵۶، بیت ۲۵-۲۸)

کیکاوس نیز پس از پیروزی کیخسرو نتیجه‌ای غیرت‌انگیز می‌گیرد:
 جهان را چنین است ساز و نهاد
 به‌دردم از این رفتن اندر فریب
 ز یک دست بسته به دیگر به دار
 زمانی فراز و زمانی نشیب
 (همان، ص ۳۰۴، بیت ۳۷۶۹-۳۷۷۰)

چرخ بلند هم بدنشان و بدکنش را سرزنش می‌کند:
 و گر بدنشان باشی و بدکنش
 ز چرخ بلند آیدت سرزنش
 (همان، ص ۱۴۷، بیت ۶۴۱)

جایگاه بدکنش و تیره‌دل دوزخ است:
 و گر بدکنش باشی و بدتنه
 به دوزخ فرستاده باشی بنه
 (همان، ص ۱۱۴۶، بیت ۴۰۴۷)

بدکاران دیر یا زود به کیفر بدکاری خود می‌رسند این کیفر مخصوص روز
 رستاخیز نیست گاه عذاب و رنجشان از دنیا آغاز می‌شود:

چه گفتند دانندگان خرد
 بماند به تیمار و دل پر ز درد
 که هر کس که بد کرد کیفر برد
 نوشته چنین بودمان از بوش
 چو ما مانده‌ایم ای شه راهمرد
 هژبر جهان سوز و نراژدها
 به رسم بوش اندر آمد روش
 ز دام قضا هم نیابد رها
 (همان، ص ۴۵، بیت ۵۳۱-۵۳۴)

(۱۲) امامت

فردوسی بر وصایت و ولایت علی (ع) تصریح و حدیث سفینه را این گونه تضمین
 می‌کند:



خردمند گیتی چو دریا نهاد	برانگیخته موج از او تندباد
چو هفتاد کشتی در او ساخته	همه بادبان‌ها برافراخته
میانه یکی خوب کشتی عروس	بر آراسته هم چو چشم خروس
پیمبر بدو اندرون با علی	همه اهل بیت نبی و وصی
اگر خلد خواهی به دیگر سرای	به نزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین ید آید گناه من است	چنین دان و این دین و راه من است
بر این زادم و هم بر این بگذرم	یقین دان که خاک پی حیدرم

(همان، ص ۴، بیت ۱۰۶-۱۱۲)

«فردوسی اگرچه به مقتضای روحیات خاص وطن پرستی و سلحشوری با عنصر عرب چندان موافقتی ندارد ولی به خدای یگانه و اولیاء و پاکان عشق می‌ورزد و پیامبر را بزرگ می‌دارد و خود را خاک پای حیدر می‌شناسد. بنابراین چون بر این زاده شده است و بر این هم می‌گذرد مذهب برای او مانوس و اصطلاحات و لوازم آن در ذهن وی بسیار است و طبیعتاً در جهان اندیشه تصویرسازی چون او، الهام از مسائل و امور مذهبی نقش مهمی دارد.» (رستگار فسایی، تصویرآفرینی در شاهنامه، ص ۸۴)

از ابیات فوق بر اعتزال فردوسی پی می‌بریم. همین‌طور در می‌یابیم که علی (ع) را وصی پیغمبر و برگزیده‌ی خدا می‌داند و این بر تشیع فردوسی دلالت دارد. فردوسی در مقام طعن و لعن مخالفان مذهب خود می‌گوید:

گرت زین بد آید گناه من است	چنین دان و این دین و راه من است
برین زادم و هم برین بگذرم	چنان دان که خاک پی حیدرم
دلت گر به راه خطا مایل است	تو را دشمن اندر جهان خود دل است

(همان، ص ۴، بیت ۱۱۱-۱۱۳)

فردوسی ضمن ستایش اهل بیت حدیث: «أنا مدینه العلم و علی بابها را این‌گونه

تضمین می‌کند:



که من شهر علمم علیم در است

درست این سخن قول پیغمبر است

(همان، ص ۳، بیت ۹۶)

ابیات فوق بر بندگی فردوسی نسبت به اهل بیت پیامبر تصریح دارد، همچنین مشخص می‌کند که فردوسی حدیث ثقلین را که از احادیث متواتر و مورد استناد شیعه برای خلافت علی (ع) را از جان و دل پذیرفته است.

در جای دیگر می‌گوید:

منم بنده‌ی اهل بیت نبی ستاینده‌ی خاک پای وصی

(همان، ص ۴، بیت ۱۰۰)

نتیجه:

شاهنامه فردوسی یکی از مهم‌ترین حماسه‌های جهان است که به دلیل اهمیت و قدمت آن مورد توجه قرار گرفته و به چندین زبان ترجمه شده است. با وجود این که گرایش به ایران باستان در جای جای شاهنامه به چشم می‌خورد، نگرش دینی - مذهبی فردوسی خاصه در مقدمه‌ی کتاب و ابتدا و انتهای داستان‌ها نمایان است و راه‌نمای خوانندگان به مذهب تشیع است. براساس ابیات که به عنوان شاهد مثال ذکر شد بر ما روشن می‌شود که فردوسی در اصول مذهب از معتزله و شیعه هر دو متأثر است و ابیاتی که برخلاف این نظر است را می‌توان الحاقی دانست.

منابع:

- آمدی، شرح غررالحکم و دررالکلم (ج ۱-۶)، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی (محدث)، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ش؛

- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید، شرح نهج‌البلاغه، کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی نجفی،

۱۴۰۴ق؛



- رستگار فسایی، منصور، تصویرآفرینی در شاهنامه‌ی فردوسی، دانشگاه شیراز، چ دوم، بی‌تا؛
- صفاء، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارات فردوس، چ هفتم، ۱۳۶۶ش؛
- عروضی سمرقندی، احمدبن عمر بن علی، چهارمقاله، تصحیح علامه محمد قزوینی، تصحیح مجدد محمد معین، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۸۰ش؛
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، چ دوم، ۱۳۸۳ش؛
- فروزان‌فر، بدیع‌الزمان، احادیث منوی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ سوم؛
- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چ چهارم، ۱۳۵۸ش.

